مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی
شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۹۱، صفحات ۱٦٦- ۱٤۹

گفتگو با یانوس کورنای
۱۰ ژوئن ۱۹۹۸

مصاحبه‌کننده: الیور بلانچارد
مؤسسه تکنولوژی ماساچوست
ترجمه: محمدرضا فرهادی‌پور و محمد نجارفیروزجایی

بسیاری از ما اقتصاددانان در حاشیه قرار داریم، بسته به اینکه نظرات ما درست یا نادرست باشد می‌توانیم آنها را با کمترین هزینه شخصی ارائه کنیم و حداکثر چیزی که از دست می‌دهیم شهرت ماست، اما این موضوع درباره یانوش کورنای صحت ندارد.[1] گفت‌وگوی آزادانه در بیشتر دوران زندگیش باعث می‌شد تا در زندان باشد یا وضعیت بدتری را تجربه کند. با یک انتخاب دشوار مواجه بود و می‌توانست با انتخاب مسیر انتشار مخفیانه مطالب خود را به‌طور غیرقانونی منتشر نماید، اما خوانندگان کمی داشته باشد. در مقابل توانست با پذیرش برخی تابوهای رسمی مطالب خود را به‌طور قانونی منتشر و خوانندگان بیشتری پیدا کند. این مشکلات مانع از این نشد که او عمیق‌ترین و مشهورترین انتقادات خود از نظام سوسیالیست تا به امروز را در اختیار ما قرار ندهد. امیدوارم این گفت‌وگو تاحدی کار و زندگی پیچیده کورنای را نشان دهد و اعتقادات امروزی او را نیز به نمایش گذارد. کورنای وقت خود را بین هاروارد و کالج بوداپست تقسیم کرده است. این گفت‌وگو در دفتر من زمانی‌که در سال ۱۹۹۸ برای بازدید از هاروارد رفته بودم انجام شد.

بلانچارد: نخستین کتاب شما تمرکزگرایی بیش ازحد در مدیریت اقتصادی[2] (۱۹۵۷) بود، کتابی درخصوص مسائل و مشکلات پیش‌روی برنامه‌ریزی متمرکز در عمل. از روی جلد مشخص بود که کتاب مطالعه تکنیکی مشکلات صنعت در برنامه‌ریزی متمرکز است، اما از مقدمه‌ای که

1. János Kornai
2. Overcentralization in Economic Administration

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

برای ویرایش دوم کتاب در سال ۱۹۸۹ نوشتید روشن است که این کتاب بخشی از یک پروژه بزرگتر تحلیل نظام سوسیالیستی بوده است که تصمیم نداشتید بخش بیشتر آن را منتشر نمایید.

کدام بخش از عقاید فعلی شما در همان زمان شکل گرفته است؟ آیا یک نظام سوسیالیستی اصلاح شده را یک گزینه کارا می‌دانید؟ که در مقدمه دوم خود به این موضوع اشاره کردید. کدام بخش از تحلیل نقش و پویایی درونی حزب کمونیست (تز اصلی نظام سوسیالیست[1] منتشر شده در سال ۱۹۹۲) را پیش از این نیز بکار گرفته بودید؟

کورنای: زندگیم چندین مرحله داشته است. در بدو جوانی با سوسیالیسم موافق بودم. پس از آن بیشتر و بیشتر منتقد کمونیسم استالینی شدم.

بلانچارد: از چه زمانی شروع به مخالفت با کمونیسم کردید؟

کورنای: مخالفت من در سال ۱۹۵۳ آغاز شد. این امر مرتبط با تغییرات کشورهای کمونیستی پس از مرگ استالین بود، زمانی که حقایق بسیاری که پیش از این اتفاق افتاده بود آشکار شد. واکنش من بازگشت به اعتدال و اساساً با مفاهیم اخلاقی مرتبط بود. جنایات خوفناکی در این نظام رخ داده بود. حبس، شکنجه و قتل مردم بی‌گناه بیشتر اعتقادات صادقانه مرا ننگین، شرم‌آور و جاهلانه می‌ساخت. همچنین، به این موضوع پرداختم که آن نظام از لحاظ اقتصادی ناکارامد بود منجر به کمبود می‌شد و نوآوری و خودجوشی را متوقف می‌ساخت.

کتاب *تمرکزگرایی بیش از حد* اولین نسخه انتقاداتم از اقتصاد سوسیالیستی بود. این کتاب توجه جهان را به خود جلب کرد، چراکه نخستین کتاب انتقادی نوشته شده توسط شهروندی بود که در این بلوک زندگی می‌کرد نه توسط یک شوروی‌شناس. در سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ کتاب را نوشتم که درواقع تز فارغ‌التحصیلم بود.

بلانچارد: خودتان موضوع را انتخاب کردید؟ مشاور نیز داشتید؟

کورنای: خودم موضوع را انتخاب کردم. مشاور نیز داشتم که پروفسور تاماس نگی[2] بود که در دانشگاه علوم اقتصادی کارل مارکس بوداپست اقتصاد سیاسی تدریس می‌کرد.

بلانچارد: به صورت تصادفی همزمان با انقلاب مطلب می‌نوشتید؟

1. Socialist System
2. Tamás Nagy

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

کورنای: بله، بله. کتاب را در سپتامبر ۱۹۵۶ تمام کردم، زمانی‌که فضای گفتمان فکری و سیاسی در مجارستان شروع به تغییر کرد شبیه به تغییرات پراگ در ۱۲ سال بعد (یعنی ۱۹۶۸). مردم مجارستان بیش از پیش منتقد و صریح شده بودند تنها برای ارائه پیش‌زمینه‌ای از ماجرا باید بگویم که ما جلسه دفاع عمومی از پایان‌نامه‌های مجاری داشتیم و دفاع تز من چند هفته قبل از انقلاب ۲۳ اکتبر بود. این به یک واقعه عمومی تبدیل شد که صدها نفر آنجا بودند.

بلانچارد: درباره آن چه می‌دانستند؟ به‌صورت شفاهی؟

کورنای: بله، دقیقاً. نسخه‌هایی از آن منتشر شد که به دست افراد زیادی رسید. در حدفاصل روزهای دفاع عمومی و ۲۳ اکتبر این بحث در بیشتر روزنامه‌ها با تفاسیر قدرشناسانه‌ای مواجه شد. اجازه دهید برای پاسخ به پرسش شما به تاریخ زندگانی خود رجوع کنم. اگر می‌توانستم یک سوسیالیسم کارکردی اصلاح شده را ترسیم می‌کردم. تقریباً ۳۰ سال بعد در مقدمه ویرایش دوم تمرکزگرایی بیش از حد کورنای (۱۹۵۶-۱۹۵۴) را یک اصلاحگر ساده لوح[1] توصیف کردم. خامی صادقانه‌ای بود، لذا نیاز به تغییر ساختار سیاسی تنها برای من پیش نیامد. این را به مثابه حقیقتی گفتم که بدان معترض نیستم. مالکیت دولتی نیز چیزی شبیه به اصل موضوع بود و یقیناً به دنبال خصوصی‌سازی نبودم. قصد داشتم نظام موجود را با بازار ترکیب کنم و بسیار شبیه به آنچه که ۲۰ سال بعد در پروستاریکای گورباچف رخ داد، بنابراین ممکن بود بگویم که این همان پروستاریکای زندگی من بود. در این مقدمه به بسیاری از موارد مرتبط دیگر نیز اشاره کردم از جمله گیورگی پیتر و تیبور لیسکار[2] در مجارستان، ولادیمیر بروس[3] در لهستان، اوتا سیک[4] در چک‌واسلواکی و البته برج عاج، گورباچف در روسیه. ایده اصلاحات در زمان‌های مختلفی ظهور کرد. پیتر یکی از پیشگامانی بود که عقایدش را در اوایل ۱۹۵۵ ارائه کرد، درحالی که گورباچف در دهه ۱۹۸۰ به یک سوسیالیست اصلاح‌طلب تبدیل شد. این فهرست شامل استادان دانشگاه و فعالان سیاسی نیز می‌باشد. علیرغم تمام این تفاوت‌ها همگی یک ویژگی مشترک داشتند. این افراد در یک دوره مشخص از زندگی‌شان – و من در دهه ۱۹۵۰- به این نتیجه رسیدیم که ساختار سیاسی که در انحصار حزب کمونیست و مالکیت دولتی بود می‌توانست حفظ شود و لازم بود که تمام اینها نظام فعلی را برای هماهنگی با بازار به جای هماهنگی بروکراتیک تغییر دهند.

1. Naïve Reformer
2. György Péter and Tibor Liska
3. Wlodzimierz Brus
4. Ota Sik

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

با این حال، این بینش من تغییر کرده است چراکه دلایلی را کشف کردم که چرا سوسیالیسم بازار نمی‌تواند فعالیت نماید. بنابراین، بیش از پیش منتقد سوسیالیسم بازار شدم مانند کار اخیرم. در برخی از نوشته‌های اخیرم بحث اصلاحات ساده‌انگارانه را مطرح کرده‌ام، اما در زمان نگارش کتاب در سال‌های (۱۹۵۶-۱۹۵۵) هنوز خیلی خام بودم.

بلانچارد: این کتاب در غرب با استقبال خوبی روبرو شد، اما حداقل از سوی حاکمان مجارستان اینگونه نبود. در کشورتان از این استقبال ضعیف تعجب نکردید؟ چگونه زندگی‌تان را تحت‌تأثیر قرار داد؟ تحقیقات شما را چگونه متأثر ساخت؟

کورنای: این حوادث دراماتیک و ناراحت‌کننده سال ۱۹۵۶ بود که زندگیم را تغییر داد و نگرشم به زندگی را تغییر داد و درواقع، جهان‌بینی‌ام را. اجازه می‌خواهم تا برخی حوادث زندگی شخصیم را بازگو کنم. یکی از بهترین دوستان من بازداشت، بازپرسی و اعدام شد. بسیاری از بهترین دوستانم بازداشت شدند. گروهی دیگر مهاجرت کردند و پس از جشنی که پیش از انقلاب برای کتاب گرفته بودیم به عنوان یک خائن به سوسیالیسم مورد حمله قرار گرفتم. اخراج شدم و شغلم را از دست دادم.

بیش از هر چیز نه تنها تجربه شخصی‌ام بلکه حوادث تاریخی پیش‌رو و القای تراژیک انقلاب، فروپاشی عقاید ساده انگارانه‌ام را رقم زد. ضربه ۱۹۵۶ برای من به این معنا بود که هم به دلایل سیاسی و هم اخلاقی برای مدت طولانی نمی‌توانستم به رهبری حزب کمونیست دلخوش کنم. البته نمی‌گویم که این حوادث یک شبه اتفاق افتاد، اگرچه تحول درک سیاسی یک فرایند [زمان‌بر] است اما برای من بسیار سریع اتفاق افتاد.

حوادث سال ۱۹۵۶ برنامه تحقیقاتی مرا دگرگون ساخت. طی سال‌های رکود شدید چیزهایی بیش از آنچه در مقالات منتشر کردم برای گفتن داشتم. برمبنای نوعی خودسانسوری کار کردم که مبتنی بر درک من ازمحدودیت‌های انتشار بود. این انتخاب برنامه تحقیقاتی‌ام و همین‌طور انتشار نتایج آن را تحت‌تأثیر قرار داد. در یک دوره خفقان شدید پس از سال ۱۹۵۶ تصمیم گرفتم تا بر روی موضوعی کار کنم که از لحاظ سیاسی از حساسیت کمتری برخوردار بود. برنامه‌ریزی ریاضی که بیشتر با کاربرد برنامه‌ریزی خطی در برنامه‌ریزی در ارتباط بود و مرا بیشتر با تفکر نئوکلاسیک آشنا کرد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

بلانچارد: درباره همین موضوع برنامه‌ریزی ریاضی خودتان یاد می‌گرفتید یا اینکه پیش‌زمینه ریاضی هم داشتید؟

کورنای: نه، خودآموز بودم. واحدهای ریاضی گذرانده بودم، جبرخطی، حسابان و مواردی دیگر. اما به طور خاص از طریق ادبیات موضوع پیش رفتم و با ریاضی‌دانان و متخصصین کامپیوتر کار می‌کردم که اقتصاددان نبودند. پس از آن، در مرکز محاسبات دانشگاه علوم مجارستان مشغول به کار شدم که به صورت تمام‌وقت بر روی برنامه‌ریزی ریاضی کار می‌کردم. الگوی برنامه‌ریزی خطی یک تفسیر اقتصادی جذاب است که از کتب دورفمان، ساموئلسون و سولو (۱۹۵۸) یادگرفتم. این کتاب یکی از کتب مقدس آن دوران من بود، بنابراین در تاریخ فکری من دوره‌ای بود که بیشتر با نظریه نئوکلاسیک آشنا شدم و برای مدتی بدون هیچ قید و شرطی آن را پذیرفتم.

بلانچارد: کتاب مهم بعدی شما ضد تعادل[1] (۱۹۷۱) بود، کتابی رسمی درخصوص نظریه تعادل عمومی و نواقص آن. پیش از این کمی درباره فرایند تحول فکری‌تان از تمرکزگرایی بیش از حد تا ضدتعادل صحبت کردید. چه زمانی شیفتگی‌تان را نسبت به نظریه نئوکلاسیک از دست دادید؟

کورنای: به عنوان یک اقتصاددان دو موج بزرگ رهایی از شیفتگی را در زندگیم تجربه کرده‌ام. اولی که کمی هم درباره آن صحبت کردم، از دست دادن اعتمادم به اندیشه مارکسیسم بود. به عنوان یک روش‌شناس مارکسی شروع کردم اما بعدها شیفتگی به آن را از دست دادم و سرانجام باعث شد تا آن را رد کنم، اما همچنان مارکس را به عنوان نابغه فکری می‌ستایم. وی عقاید بسیاری داشت که هنوز هم مفید هستند، با این حال یقیناً وی در خصوص موضوعات بنیادین در اشتباه بود. پس از آن، ستایش بی‌قید و شرط من از نظریه نئوکلاسیک آغاز شد احساسی که به دلیل عقلانیت خالص آن کمتر هیجانی بود. با این حال، اصرار من به درک صحیح جهان پیرامونم با توجه به پیچیدگی‌های آن باعث شد پرسش‌هایی را که از نظریه نئوکلاسیک داشتم بی‌پاسخ بماند. این عدم‌رضایت مرا به تحلیل نقاط قوت و ضعف این نظریه سوق داد. سعی در فهم دقیق آن و یک ارزیابی انتقادی از آن داشتم. ردیه من به دور از مسائل سیاسی بود؛ منظورم صرفاً نواقص و کاستی‌های این نظریه بود.

با این حال، هرگز زندانی یک دکترین نبوده‌ام. احتمالاً می‌توانم خود را یک اقتصاددان منتخب بنامم که از مکاتب مختلف آموخته‌ام. همیشه معترض بوده‌ام اگر کسی تلاش می‌کرد مرا در یک چارچوب خاص قرار دهد.

1. Anti-Equilibrium

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

بلانچارد: چندبار با افرادی که در آن زمان بر روی نظریه تعادل عمومی کار می‌کردند درگیر شدید؟

کورنای: مقاله‌ای با تاماس لیپتاک[1] درخصوص برنامه‌ریزی دو سطحی نوشتم که در اکونومتریکا[2] پذیرفته شد. مالینوود[3] آن را خواند و از من برای ارائه آن در سال ۱۹۶۳ در انگلستان دعوت کرد. پیش از سال ۱۹۶۳ پاسپورت نداشتم، هرچند یک دعوتنامه رسمی برای چند سال حضور در مدرسه اقتصاد لندن داشتم، اما نمی‌توانستم بروم. در سال‌های (۱۹۶۳-۱۹۶۲) یک عفو سیاسی عمومی رخ داد. پس از آن، نظام کادار[4] شروع به گذار مرحله به مرحله از سرکوب دوجانبه به آنچه بعدها کمونیسم شیرتوشیر[5] لقب گرفته بود، کرد یک نسخه نسبتاً ملایم و لیبرال از نظام‌های کمونیسم. پس از آن، افراد بیش از پیش مجاز به سفر بودند و سرانجام توانستم به کنفرانس کمبریج بروم.

آنجا برخی افراد مهم را همراه با ادموند مالینوود و تالینگ کوپمنز ملاقات کردم و پس از آن دوست شدیم. هر دو مرشد من بودند و در موارد بسیاری به من کمک کردند. همچنین روی رادنر، لیونل مک‌کنزی و رابرت دورفمان[6] را نیز ملاقات کردم. این نخستین تماس شخصی من با غرب بود. پس از آن با دعوت کنث ارو در سال ۱۹۶۸ به استانفورد رفتم. پس از آن بود که نخستین ویرایش کتاب ضد تعادل آماده شد و آن را به ارو و کوپمنز نشان دادم. آن را خواندند و نظرات گرانقدری دادند. آنها محافظین نظریه تعادل عمومی یا هرچه من از انتقاد داشتم نبودند بلکه برعکس. هر دو مرا تشویق کردند تا کتاب را منتشر کنم.

بلانچارد: احتمالاً در بسیاری از ایده‌های شما سهیم هستند.

کورنای: بله، در بسیاری از ایده‌هایم سهیم هستند. بعدها هر دو در سخنرانی نوبل‌شان به کتاب اشاره کردند.

بلانچارد: در کتاب ضد تعادل حوزه‌هایی را برای انجام تحقیقات آتی پیشنهاد کرده‌اید. اکنون ۲۷ سال پس از انتشار آن بسیاری از معماها حل شدند: اطلاعات نامتقارن، ارائه ویژگی‌های نظریه

1. Tamás Lipták
2. Econometrica
3. Malinvaud
4. Kádár
5. Goulash Communism
6. Roy Radner, Lionel MacKenzie and Robert Dorfman

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

بازی‌های شرکتی؛ چانه‌زنی در بازار کار؛ نقش دولت و قانون؛ قراردادهای ناقص.... آیا از وضعیت فعلی اقتصاد راضی هستید یا خیر؟

کورنای: این یک ترکیب جالب‌توجه است، اما پیش از انعکاس آن می‌بایست یک مورد به فهرست شما اضافه کنم: این موضوع یک علاقه شدید به شرایط غیروالرأسی اقتصاد امروز است که در کتاب در ضد تعادل مطرح شد.

بله، خوب خوشحال‌تر هستم. زمانی‌که کتاب را نوشتم فکر می‌کردم تفکر نئوکلاسیک همانند ژاکت ویژه دیوانگان عمل می‌کند[1] و لاجرم انقلابی برای برون‌رفت از آن لازم است، اما زندگی به من اثبات کرد که در اشتباهم که پیشرفت‌ها با یک روش تکاملی که انتظار آن را نداشتم اتفاق افتد.

اجازه می‌خواهم تا برخی ملاحظات ذهنی را به آن اضافه کنم. می‌خواهم بسیار رک باشم. به‌عنوان یکی از اعضاء این حرفه خوشحالم که پیشرفت‌هایی در ارتباط با موضوعاتی که فهرست کرده بودم، اتفاق افتاده است. در مقام نویسنده کتاب احساس خوبی نسبت به بی‌توجهی به کتاب ندارم. ارو و پس از آن کوپمنز نخستین و احتمالاً آخرین کسانی بودند که به کتاب اعتبار بخشیدند و پس از آن کتاب تقریباً محو شد.

بلانچارد: کتاب تأثیرگذاری بود. زمانی‌که از فرانسه آمدم یکی از کتاب‌هایی بود که می‌خواندیم و به بخشی از دانش رایج تبدیل شده بود که کمتر اسمی از آن برده می‌شد. به نظر می‌رسد همین امر نیز برای سایر ایده‌ها اتفاق افتاده باشد. شاید این علامت موفقیت باشد.

کورنای: شاید راست می‌گویید، شاید هم نه؛ نمی‌دانم. به هرحال، به نظر من طرح پرسش‌های مهم شما را مشهور نمی‌کند، حداقل در رشته ما این‌گونه است. هنوز هم معتقدم که طرح سؤالات مهم حتی اگر پاسخ سازنده‌ای به دست نیاید بخش بسیار مهمی از فرایند تحقیقاتی را شکل می‌دهد.

بلانچارد: یک پرسش مرتبط. خودتان را در مقابل جریان اصلی اقتصاد غرب چگونه یافتید و الان چگونه هستید؟ آیا برداشتتان پس از آشنایی و دریافت جایگاهی در هاروارد در سال ۱۹۶۸ تغییر یافت؟

کورنای: خلاصه کلام اینکه باید بگویم نیمی از وجود من در این جریان است و نیمی بیرون از آن. علوم اجتماعی به نظر من مجموعه‌ای از بیانات صحیح و دقیق درباره جهان هستی نیست، اما یک فرایندشناختی است. معتقدم که جریان اصلی علم اقتصاد و به طور خاص، نظریه‌های نئوکلاسیک

۱. ژاکتی سفت و محکم که مانع حرکت دیوانگان می‌شد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

فرمولسازی شده نقش مهم و محدودی در این فرایند ایفا می‌کنند. می‌خواهم سه مرحله را در این فرایندشناختی مشخص کنم. مرحله اول، شخص متوجه وجود معمایی شده و سپس شروع به حل آن با استفاده از دانش رایج و عقل سلیم و شهود خود می‌نماید. پس از این مرحله میانی است جایی که نظریه نئوکلاسیک وارد عمل می‌شود تا برداشت احتمالاً خام اولیه از مرحله قبل را با استفاده از فروض دقیق تعاریف و پیشنهادات خود تعمیق نماید. این فرایند با مرحله سوم یعنی تفسیر نتایج به پایان می‌رسد. به گمان من آنچه ما جریان اصلی علم اقتصاد می‌نامیم در مرحله دوم بسیار مفید و کارکردی است، اما نمی‌تواند در مراحل اول و سوم بکار آید. این صرفاً یک انتقاد ساده از آنچه اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد می‌نویسند و منتشر می‌کنند نیست، بلکه کم‌وبیش انتقادی از این است که چگونه همکاران جوان آتی خود را تربیت می‌کنیم؟ ما به آنها در مورد مراحل اول و سوم چیزی یاد نمی‌دهیم، در مقابل همه تأکید عمده را بر مرحله دوم گذاشته‌ایم، بنابراین از نظر فکری یکسویه شده‌ایم.

بلانچارد: به نظر من سنت علم اقتصاد این است که شما مرحله نخست را به طور شخصی یاد بگیرد و مرحله دوم را با عموم و همین‌طور معتقدم اکنون مرحله سوم بیش از پیش‌نظام‌مند شده است.

کورنای: تا اندازه‌ای با آنچه می‌گویید موافقم. طرح پرسش صحیح و استفاده کم‌وبیش خوب از دانش رایج به معنای یک کار خصوصی نیست. اگر در ابتدای شکل‌گیری مسئله ذهن محقق با اصطلاحات فنی گره خورده باشد بدون اینکه وی هیچگونه فضایی برای بحث عمومی آزاد در ذهن خود باقی گذارده باشد فکر او شدیداً محدود شده است. شاید در ادامه بخواهیم درخصوص مسائل گذار پساکومنیست بحث کنیم، اما اجازه می‌خواهم پیش‌دستی کنم و از این مثال استفاده نمایم. مباحثات مشهوری درخصوص تدریج‌گرایی در برابر شوک درمانی به مثابه بهترین و موفق‌ترین روش تغییر اقتصادی وجود داشت. حال با خواندن ادبیات و مطالعات کاربردی مقالات تئوریک باشکوهی می‌بینید که نظریه شوک درمانی را توضیح می‌دهند، همین‌طور انبوهی از مقالات تئوریک را می‌یابید که تدریج‌گرایی را به مثابه روشی درست توصیف می‌کنند، علت چیست؟

گذشته از اینها این چارچوب و ساختار است که مشخص می‌سازد چگونه یک پدیده خاص باید توصیف شود. با این حال، ما در آموزش این موضوع به دانشجویانمان ناکامیم که قضایا و پیشنهاداتی را که در مدرسه می‌آموزند در بافتار و متن خود مورد استفاده قرار دهند. این بود چرایی اینکه بسیاری از اقتصاددانان غربی که پس از تغییر نظام در مقام مشاور اروپای شرقی یا روسیه به آنجا رفتند مجبور شدند دریابند که هرچیزی به چارچوب و ساختار خود بستگی دارد، آنها برای این

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

کار آمادگی نداشتند، اگرچه در رشته اقتصاد به خوبی آموزش‌دیده بودند. مجموعه ابزارهایی که آنها با خود آوردند دربردارنده یک آگاهی عمیق‌تر همراه با علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و ... نبود. می‌توانید از هاروارد یا ام‌آی‌تی مدرک دکترا بگیرید بدون اینکه حتی به این موضوعات نزدیک شوید. در این مرحله، هیچ‌چیز نادرستی در نظریه نئوکلاسیک وجود ندارد. نظریه نئوکلاسیک یک برنامه تحقیقاتی عملی را ارائه می‌کند، اما به عنوان روشی برای آموزش ذهن یک‌سویه و محدود است.

بلانچارد: اجازه می‌خواهم کمی جلوتر برویم. در سال ۱۹۸۰ کتاب اقتصاد کمبودها[1] را منتشر نمودید. پس از مشکلی که برای کتاب تمرکزگرایی بیش از حد ایجاد شد و گرایش به برنامه‌ریزی ریاضی و کتاب ضدتعادل از لحاظ فکری و سیستمی چه چیزی باعث شد مجدداً به مسائل نظام‌های سوسیالیست بپردازید. اگرچه پیش از این به آن اشاره کردید، اما می‌توانید کمی بیشتر توضیح دهید؟

کورنای: بله، یقیناً در گذر سال‌ها تغییراتی در علایق کاری من ایجاد شده است. با این حال، از یک‌سو این پیوستگی وجود دارد چراکه علاقه دیرینی به پدیده دائمی وضعیت غیروالرأسی دارم به ویژه در نظام‌های اقتصاد کمبود سوسیالیستی یا بازار فروشنده.[2] این مسأله را در کتاب ضدتعادل مطرح کرده‌ام: تقریباً $\frac{۱}{۳}$ از کتاب به موضوعات بازار فروشنده در برابر خریدار اختصاص یافته است. در سال ۱۹۷۲ کتابی نوشتم که الگوی رشد استالینیستی را مورد انتقاد قرار می‌داد: رشد شتابان در برابر متوازن. در آن کتاب علیه رشد نامتوازن بحث کردم. از سوی دیگر، درست می‌گویید در سال‌های گذشته گرایشی هم به سوی موضوعات حساس سیاسی داشته‌ام.

این امر دلایل مختلفی دارد پیش از هر چیز مجارستان به آرامی در مسیری قرار گرفته بود که محدودیت‌های آزادی بیان کمتر می‌شد. دلیل دیگر آن، شهرت در حال افزایش بین‌المللی من به دلیل کارم در اقتصاد ریاضی و برنامه‌ریزی ریاضی بود. تمام اینها به من اجازه داد تا در کشورم آزادتر باشم. اصل من این بود که اگر احساس کنم محدودیت‌های مشخصی دارم سعی می‌کنم حداکثر ۲۰ درصد از آنها تجاوز کنم. به دلیل روند عمومی حاکم بر مجارستان محدودیت‌ها به آرامی افزایش یافت، اما هنوز هم تلاش می‌کردم تا به فراسوی آنها بروم. این استراتژی این امکان را

1. Economics of Shortage

۲. بازارهایی که در آن فروشنده به واسطه ازدیاد خریداران نسبت به فروشندگان از قدرت انحصاری برخوردار می‌شود.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

برای من فراهم نمود تا کتاب‌هایی مرتبط با مشکلات دائمی این نظام بنویسم، درحالی‌که هنوز تابوهای سیاسی مشخصی وجود داشت.

بلانچارد: پیش از این گفتید که در سال‌های ۱۹۵۶ یا ۱۹۵۷ از کار خود اخراج شدید. آیا به آن کار بازگشتید؟

کورنای: بله، دوباره سر آن کار رفتم. بخش جالب ماجرا این است که همان مدیری که قبل از اکتبر سال ۱۹۶۵ مرا انتخاب کرد پس از سال ۱۹۶۵ مرا محکوم و اخراج کرد و مجدداً مرا به مؤسسه اقتصاد دعوت کرد و من برگشتم. نکته دیگر، توالی برخی حوادث بود. من یکی از اعضاء آکادمی آمریکا و انگلیس شده بودم، پیش از اینکه به عضویت آکادمی علوم مجارستان در بیایم. ابتدا پرفسور مدعو دانشگاه‌های استانفورد و ییل بودم. پس از آن، برای ارائه یک سمینار در دانشگاه اقتصاد بوداپست دعوت شدم که در حقیقت به من یک کرسی استادی مشخص پیشنهاد نشد، اما رژیم حاکم بر مجارستان از آنچه برای من در حال وقوع بود مطلع بود. آنها از پذیرش من در جهان خارج و شهرتم باخبر بودند و همین امر فرصت‌های پیش‌رویم را برای نوشتن گسترش می‌داد.

بلانچارد: تابوهایی که به آنها اشاره کردید در مورد نقش حزب کمونیست بودند؟

کورنای: چهار تابو در مجارستان وجود داشت (در روسیه یا چک اسلواکی تعدادشان بسیار بیشتر بود). نخست اینکه نمی‌توانستید از پایبندی مجارستان به قرارداد وارسا و روابطش با اتحادیه شوروی صحبت کنید؛ دوم نمی‌توانستید درباره قدرت انحصاری حزب کمونیست حرفی بزنید. سوم اینکه نمی‌توانستید نقش مسلط مالکیت دولتی را رد کنید و چهارم اینکه نمی‌توانستید مستقیماً به مارکس حمله کنید یا حتی انتقادات جدی درباره او مطرح نمایید. یکی از مزایای مجارستان نسبت به روسیه و چک‌اسلواکی این بود که انتظار نداشتند چیزی برخلاف آنچه به آن اعتقاد داشتید بر زبان بیاورید. تنها باید از چهار تابو فوق صرفنظر می‌کردید.

مجبور بودید تا استراتژی‌های شخصی دشواری را در زندگی انتخاب کنید، البته بگویم که امروز دیگر چنین شواهدی وجود ندارد. یک شیوه، نوشتن و انتشار مخفیانه و نپذیرفتن تابوها بود که برخی دوستانم این کار را کردند و من ریسک‌پذیری قهرمانانه آنها را ستودم. هزینه انتخاب این استراتژی این بود که شانس خوانده‌شدن مطلبتان توسط عده زیادی را از دست می‌دادید. استراتژی من متفاوت بود مانند تعداد دیگری از اندیشمندان مجار عقایدم را به طور قانونی منتشر کردم، اما به صورت محتاطانه. این روش هم بی‌خطر نبود به ویژه در مورد تباهی وضعیت سیاسی عمومی که به

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

دنبال استقرار یک نظام بالقوه استالینیستی می‌توانست منجر به اخراج یا حتی بازداشت شود. اما در شرایط سیاسی آن روزها این گزینه خطرات کمتری داشت. استراتژی که انتخاب کرده بودم با تصمیم‌گیری دشواری همراه بود، به این معنا که در مواردی از بیان عقاید و ایده‌هایم خودداری می‌کردم. هرگز دروغ نگفتم و همیشه حقیقت را نوشتم یا آنچه فکر می‌کردم درست است، اما عمداً همه حقیقت را نمی‌نوشتم. امیدوار بودم آنچه فکر می‌کنم کاملاً منطقی باشد و بسیاری از خوانندگان بتوانند ناگفته‌ها را از میان خطوط و نه از آنچه مستقیماً بیان شده بیابند یا بتوانند آنها را آزادانه رؤیت کنند. سعی داشتم اشاراتی کنم و فکر می‌کنم در انجام آن موفق بودم.

کتاب اقتصاد کمبودها را در سوئد نوشتم. به عنوان مثال، درباره فصل‌هایی که نباید بنویسم و اینکه کتاب باید چگونه تمام شود با همسرم صحبت می‌کردم. اگر مقدمه را با دقت خوانده باشید فهرستی از موضوعاتی که عمداً از بحث درباره آنها پرهیز کرده‌ام را مشاهده می‌کنید شامل انحصار سیاسی حزب کمونیست و مالکیت دولتی. پیام من برای خواننده این بود که می‌دانم مسائل دیگری نیز وجود دارد که نیازمند بحث هستند. آن مباحث را در خانه انجام دهید. واقعاً به این حقیقت افتخار می‌کنم که بسیاری از خوانندگانم برای مثال، مردم چین، روسیه و لهستان بعد از سال ۱۹۹۰ به من گفتند که آنها از من پیروی می‌کردند و می‌فهمیدند که چه می‌گفتم.

بلانچارد: اگر مجبور بودید که بخش اصلی مشارکت کتاب اقتصاد کمبودها را از اندیشه اقتصادی حذف کنید، آیا موضوع محدودیت ملایم بودجه را حذف می‌کردید؟ حال که نظام سوسیالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی محو شده است، اهمیت محدودیت ملایم بودجه در چیست؟ چگونه این موضوع را به مثابه یک مفهوم عمومی مطرح می‌کنید؟

کورنای: اجازه می‌خواهم تا سؤال را به دو بخش تقسیم کنم. شما با سؤال از چگونگی خلاصه‌نمودن مشارکت اصلی کتاب آغاز کردید و فوراً به سراغ محدودیت ملایم بودجه رفتید. یک خواننده اروپای‌شرقی، روسی یا چینی کتاب اقتصاد کمبودها، نظریه محدودیت ملایم بودجه را مشارکت اصلی این کتاب نمی‌داند. برای او پیام اصلی کتاب این بود که ویژگی‌های کژکارکردی سوسیالیسم نظام‌مند هستند. می‌خواهم در این گفت‌وگو بر این ارزیابی تأکید کنم به دلیل اینکه با انتقال این پیام از سایر اصلاح‌گرانی که بر تغییرات کوچک در نظام کمونیست کار می‌کنند مجزا می‌شوم. به عبارت دیگر، این کتاب انقلابی است چرا که نتیجه آن این است که تغییرات ظاهری و اصلاحات سطحی هیچ کمکی نمی‌کنند. باید کل نظام را تغییر دهید تا ویژگی‌های کژکارکردی آن را حذف نمایید. این نکته اصلی کتاب بود و فکر می‌کنم تأثیر بسیاری داشت و پیام هم منتشر شد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

مردم کشورهای کمونیست کمتر به مسأله محدودیت ملایم بودجه علاقه‌مند بودند آنها به پیشنهاد اصلی کتاب علاقه داشتند. این بود چرایی اینکه کتاب سه ویرایش در مجارستان، ۱۰۰ هزار نسخه در چین و ۸۰ هزار نسخه هم در روسیه کپی شد.

بلانچارد: فروش کتاب از برخی آلبوم‌های پرفروش هم بیشتر بوده است؟

کورنای: بله. حتی یک پنی هم برای ۱۰۰ هزار کپی از ناشر چینی دریافت نکردم. تنها در یک نامه مهربانانه به من گفت که کتاب جایزه‌ای تحت عنوان بهترین فروشنده غیرتخیلی سال دریافت کرد. حق‌التألیف ناچیزی از ناشر روسی دریافت کردم. آنچه واقعاً در این موارد مهم است پاداش مالی نیست، بلکه پیامدهای سیاسی و فکری است. خوشحال بودم که عقایدم خوانندگان بسیاری دارد.

تأثیر شگرف مفهوم محدودیت ملایم بودجه بر حرفه اقتصاد در غرب بیش از شرق بود. این مفهوم چیزی را بیان می‌کند که با اندیشه نئوکلاسیک تلفیق می‌شود، اما همزمان کمی هم از آن فراتر می‌رود و موجب پیشرفت‌هایی در آن می‌شود. فکر می‌کنم این بود و هست چرایی اینکه این موضوع مفهوم تأثیرگذاری است. شاید یافته‌های مهم دیگری هم در کار من وجود داشت که رابطه مشابهی میان نتایج کارم و اندیشه مرسوم نئوکلاسیک برقرار نکردم و بنابراین با واکنش‌های حرفه‌ای گسترده روبرو نشد.

پاسخم به بخش دوم سؤال شما این است که محدودیت ملایم بودجه تنها یک پدیده سوسیالیستی نیست. این مسأله در نظام سوسیالیست بسیار گسترده و شایع است، به ویژه زمانی‌که اصلاحات سوسیالیستی بازار معرفی می‌شوند و نظام بیشتر سود محور و راحت‌طلب است. با این حال، غم‌انگیز است که اعتبار عمومی این مفهوم به اندازه کافی درک نشده است. در برداشت خودم، موقعیت‌های مشابهی با علائم محدودیت ملایم بودجه در یک اقتصاد بازار غیرسوسیالیستی وجود دارد. یکی از دانشجویان پیشینم، چنگانگ اکسو[1] در مدرسه اقتصاد لندن مقاله‌ای درخصوص تحلیل بحران آسیای شرقی با استفاده از همین مفهوم برای توضیح آن شرایط نوشته است. روابط میان دولت، بانک‌ها و شرکت‌ها علائم بیماری محدودیت ملایم بودجه را نشان می‌دهد. طرح‌های نجات صندوق بین‌المللی پول و وام‌گیرندگان بی‌مسئولیت در ژاپن، کره‌جنوبی و اندونزی بسیار گسترده است و اجازه می‌دهد آنها در دام بیفتاند- دوباره محدودیت ملایم بودجه را به یاد من

1. Chenggang Xu

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

می‌آورد. به همین ترتیب، آن را در موارد زیادی مفهومی معتبر دیدم در بخش سلامت، در صنعت و هرجای دیگری که بخش‌های دولتی، مالی و تولیدی با هم درگیر هستند.

بلانچارد: فکر می‌کنم پذیرش اندیشه محدودیت ملایم بودجه امروز بیش از آن چیزی است که می‌گویید. این مفهوم درواقع برای تشریح بحران آسیا مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما تأثیر کار شما در درون بلوک سوسیالیستی چه بود هم بر اصلاحات پیش از گذار و هم بر دوره گذار؟

کورنای: گمان می‌کنم بیشتر اصلاحگران پیش‌رو در کشورهای سوسیالیست کتاب تمرکزگرایی بیش از حد را مطالعه کردند، کتاب تاحدی بر تفکر آنها تأثیرگذار بود. پس از آن، اصلاحگران اصلاحات اقتصادی مجارستان در سال ۱۹۶۸ را خواندند. به عنوان مثال، چین آن را به عنوان الگویی برای اصلاحات خود در دهه ۱۹۷۰ برگرفت. بنابراین، به طور غیرمستقیم بر فرایند اصلاحات تأثیرگذار بودم. همانند هر اثربخشی فکری دیگری دشوار است که تأثیر خود را از دیگران متمایز کرد؛ بنابراین نمی‌توانستم قدرت کار خودم را اندازه‌گیری نمایم.

به هرحال، این تأثیر تنها با یک تأخیر طولانی ۱۰ یا ۲۰ سال پس از انتشار کتاب تمرکزگرایی بیش از حد جامه عمل به خود پوشید. با گذر زمان اصلاحات سوسیالیستی بازار ابتدا در مجارستان سپس در چین، لهستان و اتحادیه شوروی آغاز شد، اما پیش از آن ایده سوسیالیسم بازار را کنار گذاشته بودم. با تأکید بر محدودیت‌های اصلاحات سوسیالیسم شدیداً منتقد این اندیشه بودم. روح مقالات من اصلاحات مجارستان بود، اما مهمتر نتیجه‌ای بود که توسط خوانندگان کتاب اقتصاد کمبودها گرفته شد. یکی از دوستانم گرایش من و دیگران نسبت به اصلاحات را بدبینی اصلاحات نامید. در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ این ذهنیت بدبینانه به تدریج در اروپای شرقی ریشه دواند. این یک عقیده محکم و قوی شد که اصلاحات بخشی کافی نیست. گمان می‌کنم که کارم با این بینش ترکیب شد.

بلانچارد: با خواندن کتاب نظام سوسیالیست که در ۱۹۹۲ منتشر شد مشخص نمی‌شود که چه میزان از فروپاشی را قبل از آن پیش‌بینی کرده بودید و چه میزان را بعد از آن تشریح کردید. آیا نوع‌گذاری را که واقعاً اتفاق افتاد پیش‌بینی کرده بودید؟

کورنای: اجازه می‌خواهم پیش از اینکه در مورد صحت و سقم پیش‌بینی صحبت کنیم کمی در مورد کتاب صحبت کنم. کتاب نظام سوسیالیست تلاشی برای توصیف این نظام به عنوان یک

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

کل بود. این هدفی کم‌مایه نبود، به دلیل اینکه بیشتر کتاب‌ها تنها یک جنبه از نظام را مورد بررسی قرار می‌دادند. البته پیشگام بزرگ این پارادایم نظام‌مند مارکس در کتاب سرمایه بود.

بلانچارد: شومپتر چطور؟

کورنای: کار شومپتر، بینش پویای وی درخصوص کارآفرین و تخریب خلاق تأثیر عمیقی بر من داشت. درواقع، او کتابی نوشت "سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی" که قصد داشت تحلیل پیچیده‌ای از دو نظام ارائه دهد، اما این دو کتاب و برخی دیگر (به عنوان مثال، کارهای میزس و هایک) تقریباً استثنا هستند. حتی یک کتاب آمریکایی در مورد نظام‌های اقتصادی با همین شیوه که من درمورد سوسیالیسم نوشتم درباره سرمایه‌داری نوشته نشده است. این یک الگوی عمومی از سرمایه‌داری شامل مشخص نمودن ویژگی‌های سیاسی، ایدئولوژیک و فضاهای اجتماعی ارائه نمی‌دهد.

بلانچارد: این یک کتاب میان‌رشته‌ای نیست.

کورنای: خیر. قصد من در نگارش کتاب چنگ‌انداختن به تعامل و وابستگی متقابل میان ساختارهای سیاسی، ایدئولوژیک، مناسبات مالکیت، رفتار معمولی بازیگران مختلف در کوتاه‌مدت و ویژگی‌های نظام‌مند آن و همچنین نشان دادن پویایی نظام بود.

اگرچه به تنهایی در سال‌های (۱۹۸۷-۱۹۸۶) کار بر روی کتاب را آغاز کردم، ایده‌ها و ساختار اصلی آن از مدت‌ها قبل در سرم بود. آنچه تحلیل من- در مقابل تحلیل دیگران- از سوسیالیسم پیش‌بینی می‌کرد مسیر اصلاحات مشابهی بود که نه تنها نظام را تقویت نمی‌کرد، بلکه آن را تضعیف نیز می‌کرد. ایده اصلی کتاب نشان‌دادن این موضوع بود که نظام کلاسیک استالینیستی سرکوبگر و وحشیانه بود، درحالی‌که اصلاحات ناقص گورباچف بر روی این نظام گسسته و محکوم به فرسایش بود. من این فرسایش را پیش‌بینی کرده بودم. آنچه پیش‌بینی نکرده بودم سرعت و زمان‌بندی دقیق آن بود. باید اعتراف کنم که حوادث سال‌های (۱۹۹۰-۱۹۸۰) برای من یک حادثه واقعاً شگفت‌انگیز بود. انتظار فروپاشی نظام شوروی را به این زودی نداشتم و حادثه بسیار فراتر از انتظارات من بود.

با پایان دهه ۱۹۸۰ کاملاً مشخص بود که نسخه مجارستانی این نظام از هم پاشیده بود، اما هنوز خاطره سال ۱۹۵۶ بوداپست و سال ۱۹۶۸ پراگ مقابل چشمانم بود. بنابراین، فکر نمی‌کنم که ترس من از مداخله روس‌ها بی‌پایه و اساس بوده باشد. تانک‌های روسی احتمالاً باز هم آمادگی انجام آن

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

کارها را داشتند، همان کاری که در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ انجام دادند، لذا مسأله مهم میزان تغییرات در جماهیر شوروری بود نه در اروپای شرقی. بگذارید تکرار کنم من فرسایشی که باعث شد گورباچف دست به اقدامات سریع خویش بزند را پیش‌بینی نمی‌کردم.

بلانچارد: آیا پیش‌بینی می‌کردید که بهتر از جمهوری چک و لهستان عمل نکند؟ آیا اصلاحات پیشین پس از تغییر نظام به مجارستان کمک کردند؟

کورنای: فکر نمی‌کنم تنها از یک زاویه بتوانیم مشخص کنیم که عملکرد چه کسی بهتر بوده است. زمانی که تحلیل و مقایسه بین کشوری می‌کنید نخستین چیزی که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد شرایط اولیه آنهاست و ارزیابی‌ها باید مبتنی بر آن صورت گیرد. پیش از این اشاره کردم که براساس کتاب نظام سوسیالیست شرایط کلان کشورهای اصلاحگر بسیار بدتر از کشورهای بدون اصلاحات بود. دلیل آن نیز ساده بود و اینکه رهبری مجارستان قصد داشت وفاداری مردم به این نظام را حفظ کند یا آن را دوباره با کمک حمایت‌های مردمی به دست آورد. به محض اینکه یک کشور اصلاحات سوسیالیست بازار را شروع می‌کند تنش‌های کلان ظاهر می‌شوند مانند نرخ بالای تورم، کسری بودجه در حال رشد، تقاضای زیاد برای اعتبارات، توازن تجاری ضعیف، انباشت افسارگسیخته بدهی‌ها. مقایسه‌ای میان مجاررستان و چک و اسلواکی یک مثال ملموس است. مجارستان در زمان انجام اصلاحات نسبتاً لیبرالی بیشترین بدهی سرانه را در منطقه کمونیست داشت. این کشور بیشترین تعهدات رفاهی سخاوتمندانه را برای شهروندان خود ارائه نموده بود، مخارج رفاهی را به شدت افزایش داد و نقل و انتقالات بسیاری داشت. در مقاله‌ای که در سال ۱۹۹۲ نوشتم مجارستان را یک دولت رفاه نارس خواندم که علیرغم اینکه اقتصاد فقیری داشت به طور نسبی هم‌اندازه سوئد برای خدمات رفاهی خود هزینه می‌کرد و حتی شاخص‌های اقتصادکلان را نامطلوب می‌ساخت. در همان حال، رهبر سرکوبگر چک اسلواکی-گوستاو هوساک[1]- به میزان کافی برای انجام و اجرای اصلاحات پایداری کرد. بنابراین، از یک‌سو توازن تجاری منفی بود و اصلاحات بیشتر با بدتر شدن وضعیت کلان اقتصاد در سال‌های (۱۹۹۰-۱۹۸۹) همراه بود. این بدان معنا است که از برخی جوانب مجارستان در نقطه آغاز بدتر از جمهوری چک بود. از سوی دیگر، اصلاحات میراث مثبتی برجای گذاشت. در سطح خرد آنها به نتایج مطلوبی دست یافتند. تأثیرات مطلوب حقوق مالکیت حقیقی، زیرساخت‌های قانونی- اجرایی خوب، نیروی‌کار نخبه و مدیریتی که کم و بیش می‌دانست چگونه مجارستان را به محیط جذابی برای سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل کند. با این

1. Gustav Husak

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

همه می‌توان گفت که تجدید ساختار اقتصاد بهتر از هرجای دیگر صورت گرفت. بنابراین، باید مواظب باشید و ببینید چه زمانی اصلاحات را ارزیابی می‌کنید.

بلانچارد: نکات شما مهم و بسیار جالب است ممکن است میراث کلان بدتر باشد درحالی‌که میراث خرد بهتر است.

کورنای: بله، اما این تنها زمانی نمایان می‌شود که به برخی شاخص‌ها توجه کنید مانند تجدید ساختار، تغییرات تکنولوژیک، ورود سرمایه خارجی و دانش خارجی و ... درعوض تمرکز صرف بر روی یک شاخص.

بلانچارد: آیا یک محدودیت ملایم بودجه پیش از گذار به محدودیت ملایم بودجه پس از گذار منجر شود؟

کورنای: اجازه می‌خواهم تا مقایسه مجارستان و جمهوری‌چک را ادامه دهیم و در سخت‌نمودن محدودیت‌های بودجه مجارستان سختگیرتر بود. مجارستان نخستین کشور این حوزه بود که قانون ورشکستگی واقعی را همراه با حسابداری به سبک غرب و قوانین بانکی غربی اجرایی نمود که منجر به موج گسترده‌ای از تسویه‌حساب‌ها شد. یقیناً نتایج بهره‌وری در مجارستان را بهتر کرد، اما بیکاری را نیز افزایش داد. ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا این ایده خوب بود یا بد؟ به هرحال یک مراسم تماشایی از نرخ بیکاری پایین در جمهوری‌چک برپا بود. مطمئن نیستم که در یک اقتصاد پساسوسیالیست بیکاری پایین به خودی خود یک فضیلت باشد.

بلانچارد: من هم مطمئن نیستم. بینش‌تان نسبت به تحقیقات انجام شده درباره گذار چیست؟ آیا این امر با بررسی موضوعات صحیح صورت گرفته است؟

کورنای: پرسش‌هایی که توسط اقتصاددانان غربی علاقه‌مند به گذار مطرح شد صحیح بود، اما فهرست موضوعات آنها کامل نبود. به هرحال، مسأله تعداد زیاد سؤالات نیست بلکه مسأله بیشتر بر سر پاسخ‌ها است. پاسخ‌ها گاهی‌اوقات بیش از حد ساده‌سازی شده بود؛ آنها اغلب بیرون از گود واقعی سیاسی و اجتماعی می‌ایستادند، درصورتی که یک تحلیل ساختاری دقیق می‌توانست کمک کند که کدام پاسخ صحیح است یا نادرست، به موقع است یا تاریخ گذشته.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

بلانچارد: آیا یک یادگیری با آموزش سریع هم اتفاق می‌افتاد؟ آیا تحلیل‌ها اساساً بهتر می‌شد، به عنوان مثال، طی سال‌های (۱۹۹۳ - ۱۹۹۰).

کورنای: هیچگونه بهبود سریعی وجود نداشت و این امر دلایل بسیاری دارد. نخستین دلیل این بود که بسیاری از کسانی که می‌آمدند فکر می‌کردند اینجا کاری برای انجام‌دادن وجود دارد می‌گفتند اجازه دهید برخی کشورهای اروپای غربی مشاوره دهند. آمدند و بعد هم رفتند. تعداد نسبتاً کمی از آنها به علایق و هواخواهی‌های اولیه خود وفادار ماندند و در این حوزه کارشناس شدند. فکر نمی‌کنم بسیاری از این افراد خارجی که با بانک‌جهانی و صندق بین‌المللی پول کار می‌کردند خودشان با چنین مسائلی آشنا بودند. نخست اینکه آنها با فعالیت‌های غریبی از تغییرات واگذاری همراه بودند، هرچند اگر فردی به کارشناس گذار پساکمونیست تبدیل می‌شد احتمالاً پیش از این به کلمبیا یا کنیا رفته بود. یادگیری کامل بسیار دشوار بود. دوم اینکه آنها در یک موقعیت سیاسی حساس بودند. به آنها پیشنهاد می‌شد که تکنوکراتی‌هایی رها از ارزش‌ها غیرسیاسی باشند. درحالی که بسیاری از موضوعاتی که آنها پیشنهاد می‌کردند با این تعریف عمیقاً سیاسی تلقی می‌شد و هر مشاوره‌ای که آنها می‌دادند دلالت بر داوری‌های ارزشی پنهان یا آشکار داشت.

بلانچارد: آیا افرادی که بر نظام سیوسیالیست کار می‌کردند چه از بیرون چه از داخل می‌توانستند دانش خود را برای تشریح و کمک به گذار مورد استفاده قرار دهند؟

کورنای: بیشتر اقتصاددانان غربی برای رویارویی با مسائل گذار آمادگی چندانی نداشتند. درباره کل این قلمرو صحبت می‌کنم. احتمالاً مجارستان یا لهستان مکان آموزش اقتصادی خوبی برای افراد جوان بودند تا چند سال بعد برگردند و در موقعیت بهتری قرار گیرند. با این حال بیشتر آنها در مشاغلی قرار گرفتند که تقریباً برای آن آموزش‌ندیده بودند، درحالی که بیشتر اقتصاددانان غربی بافتار سیاسی و اجتماعی گذار را درک نمی‌کردند، بسیاری از همتاهای شرقی آنها اقتصاد را نمی‌فهمیدند که احتمالاً بدتر بود (و حتی مطمئن نیستم که آنها مسائل سیاسی و اجتماعی را می‌فهمیدند). بسیاری از آنها باهوش و بافراست هستند، عقل سلیم خوبی نیز دارند و خط‌مشی خوبی ناشی از مدیریت در اقتصاد سوسیالیستی یا اقتصاد نیمه‌بازاری دارند، اما آنها به مثابه یک اقتصاددان آموزش‌ندیده بودند. تنها تعدادی از آنان در برخی از دانشگاه‌های غربی آموزش‌های خوبی دیده بودند. سایرین نیز با پیش‌زمینه‌ای از علم اقتصاد اکنون مشغول انجام تحقیقات خود و برخی هم به دنبال کسب موقعیت‌هایی برای تدریس در دانشگاه‌های غرب هستند. درواقع، سال‌ها طول می‌کشد که این موضوع توسط غرب از این زوایه مورد توجه قرار گیرد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]

بلانچارد: فکر می‌کنید ۱۰ سال بعد اروپای مرکزی هیچ تفاوتی با ایتالیا و پرتغال خواهد داشت یا اینکه میراث‌های اقتصادی و سیاسی عظیمی از سوسیالیست خواهند برد؟

کورنای: انتظار برخی همگرایی‌ها را دارم، اما کمی متفاوت خواهند بود. همچنین انتظار دارم تا ردپایی از گذشته ببینم همان‌طور که شما اکنون ردپایی از گذشته ژاپن در امروز آن می‌بینید. ژاپن هنوز ایالات‌متحده و بریتانیای بزرگ نیست و یقیناً کشورهای سرمایه‌داری آمریکای لاتین از کشورهای سرمایه‌داری مسلمانان متفاوت هستند.

انتظار دارم تا دو میراث یا ردپا دوام بیاورند که ممکن است در گذر زمان کاهش بیابند: ایده‌آل‌ها، انتظارات و هنجارهای اجتماعی. این جوامع، ایده‌آل‌های یک توزیع درآمد برابر هستند. این ایده عمیقاً در اندیشه این مردم ریشه دارد که امروز هم بسیار زنده است. مقاومت شدیدی در برابر اصلاحات وجود دارد به عنوان مثال، دولت رفاه. توجه کنید تاحدی که برای سنت‌های اروپای‌غربی کاربرد دارد برای آلمان یا اتریش حتی برای سنت‌های فرانسه یا سوئد. میراث دوم در شبکه‌های مردمی است. زمانی‌که یک کشور از جامعه آریستوکراسی به بورژوازی تغییر می‌کند هنوز هم آریستوکرات‌ها شبکه‌های خود را دارند. فکر می‌کنم مردمی که به نخبگان نظام سوسیالیست پیشین تعلق دارند با کمی استثناء، همگی مانیفست کمونیست را فراموش کرده‌اند اما شبکه‌ای از دوستان قدیمی شکل داده‌اند و این مناسبات در تجارت، سیاست و زندگی فرهنگی بسیار شدید هستند. افرادی که در نظام قدیم یکدیگر را می‌شناختند و می‌دانند دقیقاً چه کسی دوست است چه کسی دشمن و این یک شبه متوقف نمی‌شود. با این حال ۱۰ سال دوره‌ای نسبتاً کوتاه است. باید این سؤال را برای ۲۰ یا ۳۰ سال مطرح کنید.

بلانچارد: به نظر می‌رسد که بسیاری از این افراد کاملاً شایسته‌اند تا این نقش جدید را ایفا کنند.

کورنای: بله. یک انتخاب طبیعی وجود دارد؛ اگر شایسته نیستید تنها یک دوست کافی نیست، بنابراین دوباره بازنشسته می‌شوید یا یک شغل متوسط انتخاب می‌کنید. اگر شما دوستان خوبی به‌علاوه توانایی‌ها و استعدادهای خود دارید، بنابراین می‌توانید این کار ار انجام دهید. درحالی‌که این ویژگی‌های متفاوت برای مدت طولانی باقی می‌مانند کشورهای پساکمونیست به اقتصادهای سرمایه‌داری طبیعی تبدیل خواهند شد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-01]